«عبادت»

درگاه توحید و درگاه تکفیر

نویسنده: د. حاتم بن عارف الشریف

مترجم: مجاهد دین

عنوان کتاب: عبادت، درگاه توحید و درگاه تکفیر

عنوان اصلی البعادة بوّابة التوحید وبّوابة التکفیر

نویسنده: د. حاتم بن عارف الشریف

مترجم: مجاهد دین

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: ۲۰ شهریور ۱۳۹۷ ه. ش - ۱ محرم ۱٤٤۰ ه. ق

منبع: www.islamsj.blogspot.com

این کتاب از سایت مجاهد دین دانلود شده است

www.islamsj.blogspot.com

توحید

درگاه توحید و درگاه تکفیر

نویسنده:

د. حاتم بن عارف الشریف

مترجم:

مجاهد دین

[الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده وآله وصحبه أجمعين، وبعد][1]

وقتی که لفظ **«عبادت»** را ذکر می‌کنیم، بلافاصله بطور اطلاق مهم‌ترین علاقه‌ای که به ذهن می‌رسد، علاقهٔ انسان با خالق عزّ وجلّش است، چیزی که سبب بوجود آمدن إنس و جن است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ٥٦﴾ [الذاریات: ٥٦]

«و من جن و انس را نیافریده ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند».

حال، این عبادتی که ذکر شد، چیست؟ که با آن، توحیدی که مهم‌ترین اعمال خلق است تحقق می‌یابد، و با آن بزرگ‌ترین خطای انسانیت که شرک است، رخ می‌دهد؟

چیست این عبادتی که تنها با مشخّص‌کردن معنایش است که می‌توانیم مؤمنِ موحّد را از کافرِ مشرک باز شناسیم!

و با همین اندازه از اهمّیت بسیار زیاد عبادت، معنای عبادت تحریر می‌شود و با این اهمیت بسیارش است که خطرناک بودن و وحشتناک بودن خلل در عدم تحریر آن روشن می‌گردد.

و تلاش کردم که به طور مختصر در این مقالهٔ بسیار کوتاه، معنای عبادت را بیان کنم که در واقع نتیجهٔ تأمّل عمیق و طولانی بود، و دوست داشتم که به تأخیرش بیاندازم تا اینکه کتاب مفصّلی درباره‌اش بنویسم و مقالاتی که درباره‌اش نوشته‌ام را در آن بیاورم و مناهج قبلی که بر این موضوع برپا شده‌اند را محاکمه کنم و وجوه اصابت و وجوه خلل در آن را روشن گردانم و به استدلال‌های خطایی که در آن استدلال‌ها دچار لغزش شده‌اند را پاسخ بدهم، اما بخاطر معتّلی و مشغلهٔ زیاد و تأخیر در زمان نشر آن کتاب، دوست‌داشتم که خاتمهٔ کتاب و مهم‌ترین نتایج آن را قبل از نشرِ کلّ مبحث، منتشر کنم؛ بر خلافت عادت رایج در تحقیقات دیگر که معمولاً نتایج را در آخر بحث نشر می‌کنند.

۱- اضافهٔ مترجم.

و به دو خاطر با روال معمول در تحقیقات دیگر، مخالفت کردم:

یکی: وظیفهٔ بیان‌کردن واجب را قبل از دیر شدن وقت بیان آن، انجام داده باشم.

دوم: این مقاله با اینکه مختصر است، اما «توضیحی» و «مستدل» می‌باشد؛ برای کسی که بدون تصعب تأمل کند و بین محکمات و متشابهات فرق بگذارد و مشتبه را به سوی محکم برگرداند و با مشتبه، محکم را رد نکند.

این مقدمه‌ای برای این مقالهٔ مهم در این این موضوع بود و به این خاطر با این مقدمه این مقاله را شروع کردم تا گفته باشم که:

عبادت، در دو معنا به کار برده می‌شود: معنای عام و معنای خاص

در معنای عام، عبادت بر هر آنچه که شخصِ مؤمن بر آن اجر می‌بَرد اطلاق می‌شود، که در این تعریف عام: هم تقرّب به خداوند متعال بوسیلهٔ عبادات محضی مانند نماز و روزه داخل می‌شود، و هم نیکی‌کردن به مردم، مثل نیکی به والدین و صلهٔ رحم و خوش برخوردی با عموم مردم و سایر مخلوقات، داخل می‌شود. و این تعریف عام به این معناست: «**اسمی جامع است برای همهٔ آنچه که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است؛ از اقوال و اعمال باطنی و ظاهری**».

و به‌کار بردنِ چنین تعریفی برای عبادت؛ اگرچه در معنای عامّ آن صحیح است، امّا آن معنایی نیست که آن نوعی از عبادت را تعریف کرده باشد که جز برای الله درست نیست انجام شود و اگر برای غیر الله انجام شود شرک رخ می‌دهد. برای اینکه نیکی به پدر و مادر و برخوردِ خوب با مردم، ممکن است که اصلاً بدون قصدِ قربت انجام شود و با این‌حال انجام‌دهنده‌اش نه گناه‌کار می‌شود و نه مشرک. پس ممکن است مردی با پدر و مادرش نیکی کند یا به یکی از مردمان، نیکی کند، بدون اینکه نیّت تعبّد داشته باشد و هدفش از آن فقط تعظیم و بزرگداشتِ پدر و مادرش، و راضی‌گرداندن آنان از خودش و خوشحال‌کردن آن کسی که به او نیکی کرده است باشد، و این عمل نه گناه است و نه شرک، و **ممکن است** که با انجام آن مستحقّ ثواب

و اجر هم شود.[1] پس از مباحاتی است که نه به خداوند نزدیک می‌گرداند و نه از خداوند متعال دور می‌گرداند.

و اگر نیکی‌کردن به خود با غذا و آب دادن، که قوامّ جان است و خوابی که مایهٔ استراحت و رفعِ خستگی است و برآورده‌کردنِ شهوات مباح[2]، و هر آنچه که نفع بدن

۱- ابتدای این عبارت با «ممکن است» شروع شده است، برای اینکه در این مساله کلامی وجود دارد که علاقه‌ای به مبحث ما ندارد، و این امر با این مثال بیشتر واضح می‌گردد: و آن مثال خوردن و نوشیدن و خوابیدن است؛ از اموری که در آن نفعی برای دیگران وجود ندارد.

۲- و در حدیث صحیح آمده است: «وفي بُضْعِ أحدِكُمْ صدقةٌ قالوا: یا رسولَ اللهِ أيأتي أحدُنَا شَهْوَتَه، ويكُونُ لَه فيها أجْر؟، قال: أرأيْتُمْ لو وضَعهَا في حرامٍ أَكَانَ عليهِ وِزْرٌ؟ فكذلكَ إذا وضَعهَا في الحلاَلِ كانَ لَهُ أجْرٌ».

ترجمه: «در همبستری با زنانتان یک صدقه است! گفتند: ای رسول خدا! آیا اگر یکی از ما شهوت خود را برآورده سازد، برای او اجر و پاداش دارد؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: آیا کسی آن را از راه حرام (از طریق زنا) برآورده کند، برایش گناه بزرگی است؟ همچنان هم اگر آن را در راه حلال (راه مشروع زناشویی) به‌کار گیرد، دارای اجر و پاداش برای اوست».

در خود این حدیث مشخص شده است که مناط حصول اجر، این است که سببی برای حمایت از افتادن در حرام باشد. و پیامبر صلی الله علیه وسلم در این حدیث نیّتی از نیّت‌ها را بیان کرده است که شخصی که شهوتش را برآورده می‌کند، بوسیلهٔ آن نیّت مستحقّ اجر و ثواب از طرف خداوند می‌شود و آن، نیّت معصوم و محفوظ ماندن بوسیلهٔ حلال از حرام است. و این همان قول صحیح و قطعی می‌باشد که با این حدیث که اصل محکم و یقینی می‌باشد جمع می‌شود که در این فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى , فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ , فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ , وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا , فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».

ترجمه: «هرکاری بر نیت آن استوار است و هر شخص بر اساس نیتش نتیجّ کارش را می‌بیند پس هرکس که هجرتش برای رضای خدا و رسولش باشد چنین هجرتیدر راه خدا و رسولش خواهد بود و هرکس برای رسیدن به مال دنیا یا ازدواج با زنی هجرت کند هجرتش در راه آن چیزی خواهد بود که برایش هجرت کرده است».

تو در آن است را انجام دهی، انجام این موارد، این معنای عام از عبادت را بیشتر توضیح می‌دهند، پس همهٔ اینها مباح هستند که نه گناهی در آن وجود دارد و نه اجری، مگر اینکه با انجام آن نیّت تقویت‌شدن با آن برای رضای خداوند متعال، یا دور گشتن از خشم خداوند عزّوجلّ را کرده باشد که در این صورت بر غذا غوردن و خوابیدنش با این نیّت عبادت، اجر می‌بَرد و وارد تعریف عبادت به معنای عام می‌شود؛ آن هم به سبب نیّت، نه به سبب اینکه چیزی از آن اعمال به ذات خودش عبادت باشد.

این همان عبادت به معنای عام آن است: **«اسمی جامع است برای همهٔ آنچه که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است؛ از اقوال و اعمال باطنی و ظاهری»**. و این اعمال با توجه به این معنای عام، تنها به معنای «طاعات»ی است که با آن به خداوند متعال تقرّب می‌جوید، برای اینکه این تعریف، هم شامل عبادات محض [مانند نماز و روزه] می‌شود و هم شامل عادات مباحی که در آن، می‌توان نیّت تقرّب به خداوند متعال آورد: مانند دوست‌داشتن بخاطر الله و شکرگذاری برای او بخاطر نعمت مباحی که از آن بهره‌مند شده است، یا دورگشتن با آن مباح، از معصیت خداوند متعال، و همانند تقویت‌شدن برای انجام قربات بوسیلهٔ ضروریات و حاجیات و تحسینیاتی که مباح هستند.

اما چنانکه ملاحظه می‌کنید، این تعریف از عبادت، آن عبادتی که مدّ نظر ما در موضوع **«توحید عبادت»** است، و آن عبادتی که حتماً باید حضور نیّت تعبّد و تقرّب در آن وجود داشته باشد را تبیین ننموده است؛ همان عبادتی که با صرف آن برای غیر الله، صاحبش را مشرک می‌کند. برای اینکه با این تعریف عام از عبادت، هم غذا خودن و خوابیدن به نیّت تقویت‌شدن برای طاعات، و هم نماز و روزه، در یک لفظ با هم مشترک هستند [یعنی در لفظ عبادت مشترک هستند]، و شکی نیست که این اشتراک امکان ندارد که در تحریر و مشخص‌کردن شرک عبادت از توحید عبادت، درست باشد.

برای همین مهم‌ترین انواع خلل در باب توحید و شرک، در اصل، عدم تحریر و مشخص‌کردن معنای عبادت است! پس کسی که معنای عبادت را مشخص نکرده باشد؛ عبادتی که از آن باب **«توحید عبادت»** ایجاد می‌شود، چنین کسی کجا می‌تواند **«شرک عبادت»** را بشناسد؟!

اکنون که از اطلاق اولیهٔ **«عبادت»** که همان اطلاق عام آن است تمام شدیم، اطلاق دوّم باقی می‌ماند که همان اطلاق خاص است که در بابِ تحریر و مشخص کردنِ فرقِ بین **«توحید عبادت»** و **«شرک عبادت»** به درد ما می‌خورد.

پس **«عبادت»** به معنای خاصّ آن: تعظیم‌کردن کسی است که خلق‌کردن یا فرمانراویی یا تدبیر کردن به دست اوست یا متّصف به کمال مطلق است و اینها همان خصائص ربوبیت هستند.

یا بگو: عبادت یعنی: تعظیم تو (بوسیلهٔ حب و خوف و رجاء) برای کسی است که متّصف به چیزی از خصائص ربوبیت باشد.

و بین این خصوصیت‌ها را با حرف **«یا»** عطف کردیم نه حرف **«و»**، با اینکه موارد مذکوره همگی از خصائص ربوبیت هستند، چون شرک بوجود می‌آید اگرچه هم با صرف یکی از این خصائص برای کسی غیر از خداوند واحد احد سبحانه وتعالی باشد؛ چنانکه در ادامه خواهد آمد.

پس عبادت به معنای خاصهٔ آن -چنانکه ملاحظه می‌کنید- از این دو حالت خارج نیست:

- **اینکه عملی صالح باشد که بر آن اجر ببرد**
- **یا اینکه عملی غیر صالح باشد که بر آن ملامت شود**

و امکان ندارد که عبادت به معنای خاصّ آن، نه به نفع تو باشد نه علیه تو! چنانکه در عبادت به معنای عام آن اینچنین بود[1]؛ بلکه عبادت به معنای خاص آن یا به نفع

۱- که می‌تواند نه به نفع تو باشد که بر آن اجری ببریلا و نه علیه تو باشد که بر آن ملامت شوی؛ مانند خوردن و خوابیدن. اضافهٔ مترجم.

توست (بخاطر حسن نیّت و پیروی از شرع) و یا علیه توست (بخاطر خلل در نیّت یا مخالفت با شرع).

و برای همین، «**نیت**» در عبادت به معنای خاص آن، از این حالت‌ها خارج نیست که یا «**توحید**» می‌شود یا «**شرک اصغر**» می‌شود (بخاطر ریاء) و یا «**شرک اکبر**» می‌شود (بخاطر صرف چیزی از خصائص ربوبیت برای غیر الله متعال). و حالتی غیر از اینها را نمی‌تواند داشته باشد، چنانکه در عبادت به معنای عام حالتی غیر از اینها را داشت.

و برای اینکه مأخذ این تعریف برای عبادت واضح شود، دو مثال از دو عمل از اعمال بندگان می‌آورم، یکی عمل قلبی و دومی عملی از اعمال جوارح است.

عمل اول: حب (دوست داشتن) است، همهٔ ما می‌دانیم که دوست‌داشتن خداوند متعال از بزرگ‌ترین عبادات و اعمال قلب است که بنده جز با آن مؤمن نخواهد بود. منتها می‌دانیم که دوست‌داشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم هم عبادت است، و ایمان ما صحیح نمی‌شود مگر با دوست‌داشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم، و ایمان ما کامل نمی‌شود مگر اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم را از پدر و فرزند و همهٔ مردم و خودمان بیشتر دوست داشته باشیم.

حال، فرقِ بینِ دوست‌داشتن ما برای خداوند و دوست‌داشتن ما برای پیامبر صلی الله علیه وسلم چیست؟

و آن حدی که با گذشتن از آن حد، بخاطر دوست داشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم در شرک محبت می‌افتی چیست؟ یعنی: آن حدی که مردم را از رسیدن به آن حد در دوست‌داشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم برحذر می‌کنیم و تبدیل به غلو شرکی می‌شود چیست؟

شاید یکی بگوید: این است که او را همانند دوست‌داشتنی که برای الله متعال داری، دوست بداری.

پس می‌گویم: این دوست‌داشتن خداوند متعال چیست که جایز نیست دوست داشتن ما برای کسی غیر از خداوند به اندازهٔ دوست‌داشتن خداوند برسد؟

تنها جواب این است که بگویی: آن، دوست‌داشتن تو برای کسی است که متّصف به خصائص ربوبیت باشد، اینجا است که این محبوب بخاطر این دوست‌داشتن إله گشته است و با قلبت و با عبادتِ دوست داشتن، او را عبادت کرده‌ای.

پس دوست‌داشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم هرچقدر بیشتر شود، تنها زیاد شدن ایمان است، مگر اینکه شخصی او را به این شکل دوست داشته باشد که او خالق یا مالک یا مدبّر یا متّصف به صفات کمال مطلق است که در اینجا است که این نوع دوست‌داشتن تو، شرک می‌شود.

و نزدیک به حب (دوست‌داشتن)، خوف (ترسیدن) است. و خوف از بزرگ‌ترین عبادات قلبی است که صرف عبادت آن جز برای الله متعال جایز نمی‌باشد. با این حال، تو از بعضی از مخلوقات نیز بسیار می‌ترسی، و گاه ممکن است شخصی که ناگهان حیوان درنده‌ای به او حمله می‌کند از شدّت خوف بمیرد، و همان‌کس از خوف خداوند متعال نمیرد و بی‌هوش نشود، و چنین شخصی بخاطر خوف شدیدش از حیوان درنده مشرک نمی‌شود.

به این خاطر که خوف تو از حیوان درنده، خوف از مخلوق است و می‌دانی که او رب نیست (نه خالق است و نه مالک است و نه مدبّر است و نه متّصف به صفات کمال است) و هنگامی‌که از چیزی خوف داری، بر این اساس که او خالق یا مالک یا مدبّر یا متّصف به صفات کمال است، پس او را با این خوفی که از او داری به عنوان رب گرفته‌ای و با این خوف، شرک ورزیده‌ای.

و عمل دوم: سجده برای خداوند متعال است، که عبادتی ظاهری و از اعمال جوارح است، و با این حال، یعقوب علیه السلام برای خداوند متعال سجده می‌کند: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِن ذُرِّيَّةِ ءَادَمَ وَمِمَّنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٖ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡرَٰٓءِيلَ وَمِمَّنۡ هَدَيۡنَا وَٱجۡتَبَيۡنَآۚ إِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُ ٱلرَّحۡمَٰنِ خَرُّواْ سُجَّدٗا وَبُكِيّٗا ٥٨﴾ [مریم: ۵۸]

«اینان کسانی از پیامبران بودند که الله بر آنان انعام کرده بود، از فرزندان آدم و از کسانی‌که با نوح (بر کشتی) سوار کردیم، و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل (= یعقوب) و از کسانی‌که آن‌ها را هدایت کردیم و بر گزیدیم چون آیات (الله) رحمان بر آن‌ها تلاوت می‌شد، سجده‌کنان و گریان (به خاک) می‌افتادند».

و همچنین یعقوب علیه السلام برای پسرش یوسف علیه السلام هم سجده می‌کند: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُۥ سُجَّدًا﴾ [یوسف: ١٠٠]

«و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند، و (همگی) برای او به سجده افتادند».

و حتماً باید یعقوب علیه السلام فرقی واضح‌تر از خورشید بین این دو سجده گذاشته باشد، فرقی که شدّت وضوح آن همانند شدّت وضوح فرق بین توحید خالص برای خداوند متعال و شرک به الله متعال باشد.

و آگاه باشید که فعل در اینجا یک فعل است، سجده و سجده. حال، یعقوب علیه السلام چگونه بین این دو سجده: «**سجده برای الله متعال**»، و «**سجده برای یوسف علیه السلام**»، فرق گذاشت؟

و به همان شکل ملائکه علیهم السلام برای خداوند متعال سجده می‌کنند: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَيُسَبِّحُونَهُۥ وَلَهُۥ يَسْجُدُونَ ۩ ٢٠٦﴾ [الأعراف: ٢٠٦]

«همانا کسانی‌که در نزد پروردگار تو هستند، از عبادتش تکبر نمی‌ورزند، و او را به پاکی یاد می‌کنند، و برایش سجده می‌کنند».

و پرودرگارشان عزّوجلّ، آنان را به سجده‌کردن برای آدم علیه السلام دستور می‌دهد و همگی‌شان سجده می‌کنند: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓاْ﴾ [البقرة: ٣٤]

«(یاد بیاور) هنگامی‌را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس (همگی) سجده کردند».

پس چطور صحیح است که سجدهٔ ملائکه برای الله متعال عبادت الله متعال باشد و بخاطر آن مدح شوند و اما سجده‌شان برای آدم عبادت آدم نباشد؟!

جوابی که گریزی از آن نیست: این است که سجدهٔ یعقوب علیه السلام برای یوسف علیه السلام و سجدهٔ ملائکه علیهم السلام برای آدم علیه السلام، سجدهٔ مخلوقی برای مخلوق دیگر بود، نه سجدهٔ مخلوق برای خالق، و نه سجدهٔ مخلوقی برای مالکی مدبّر و متّصف به صفت کمال مطلق! و برای همین در این سجدهٔ برای یوسف و آدم علیهما السلام نه هیچ شرکی وجود داشت و نه در آن شبههٔ شرکی وجود داشت.

و یادآوری می‌کنم: که ما اینجا دربارهٔ حکم سجده در شریعتمان صحبت نمی‌کنیم، و اینکه در دین ما برای غیر الله حرام می‌باشد، پس تحریم سجده برای غیر الله متعال در رسالت محمد صلی الله علیه وسلم حکمی است که با اختلاف شرایع، مختلف می‌باشد، اما هیچ یک از رسالت‌ها در توحید مختلف نیستند، و این همان موضوعی است که اینجا درباره‌اش صحبت می‌کنیم. و وابستگی و تلازمی بین این که اگر یک فعل حرام بود پس شرک هم باشد، وجود ندارد. پس سجده برای غیر الله متعال حرام است، اما شرک نمی‌شود؛ مگر اینکه مقصودش از آن سجده، تعظیم‌کردن کسی باشد که متّصف به خصائص ربوبیت است.

و به همان شکل، تو در نفس خودت فرق واضحی می‌بینی بین ایستادنت از روی تعظیم در برابر پدرت یا شیخت یا کسانی که در نزد تو بزرگوار هستند، با ایستادنت در برابر الله متعال در نماز، که با این ایستادن الله متعال را عبادت می‌کنی. و از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال شد که چه نمازی بهتر است؟ فرمود: «طولُ القنُتِ»؛ «نمازی که قنوت آن طولانی است»، یعنی ایستادن آن طولانی است. پس تعظیم تو و احترام گذاشتن تو با ایستادن در برابر کسی که بر تو وارد می‌شود، در نزد تو شبیه به ایستادنت در برابر الله متعال از روی تعظیم و اجلالش نیست. پس تعظیم تو با ایستادنت در برابر مخلوقی، تنها تعظیم برای مخلوقی مثل خودت است، و به این خاطر در برابر او نایستاده‌ای که او خالق یا مالک یا مدبّر یا متّصف به صفات کمال است؛ بر خلاف ایستادن تو در برابر الله متعال. پس تو در برابر الله متعال به

عنوان ایستادن در برابر رب و خالق و مالک و مدبّر و متّصف به صفات کمال، می‌ایستی.

و با این مطالب، حقیقت عبادت روشن می‌گردد که عبادت: عملی قلبی مخصوص می‌باشد و صرف نمی‌شود مگر برای کسی که تو ایمان داری که او خالق یا مالک یا مدبّر یا متّصف به صفات کمال است. و اما اعمال جوارح، پس مباح آن مانند (ایستادن تو از روی تعظیم در برابر پدرت) و حرام آن (مانند سجده برای غیر الله) عبادت نمی‌باشند؛ مگر در این صورت که بر وجهی انجام شود که چیزی از خصائص ربوبیت را برای آن کسی که در برابرش ایستادی یا برایش سجده کردی، قائل باشی.

و دیگر از اعمال جوارح هم همینطور است، مثلاً تو بخاطر آن نوع مهمانی که تعظیمش می‌داری، از روی تعظیم، برایش ذبح می‌کنی[1]، و شاید برای مهمانی که تعظیمش نمی‌داری چیزی هم ذبح نکنی، و به غذا دادن به آن مهمانت با هر آنچه که آماده‌کردنش برایت آسان بود اکتفا کنی، و در مقابل تو برای خداوند متعال از روی تعظیم در نسک‌ها و ضحایا و نذرها ذبح می‌کنی، بر این اساس که تو برای تقرّب به پروردگار خالق و مالک و مدبّر و متّصف به کمال مطلق ذبح کرده‌ای.

و به همین شکل همهٔ اعمال جوارحی که امکان دارد دلالت بر تعظیم مخلوق داشته باشد و همچنین امکان دارد که دلالت بر تعظیم خالق داشته باشد، عبادت نمی‌باشند؛ مگر اینکه آن تعظیم، به عنوان تعظیم پروردگاری باشد که متّصف به خصائص ربوبیت یا یکی از خصائص آن باشد.

پس کسی که چیزی از خصائص ربوبیت را به صورت استقلالی، یا منازعه با سلطهٔ الله و نقص‌کردن از حکم الله متعال، برای غیر الله صرف کند، پس این شرک است.

و با توجه به این مطالب، می‌خواهم به یک امر مهم گوشزد کنم و آن اینکه صرف‌کردن خصائص ربوبیت برای غیر الله متعال دو صورت دارد:

۱- حیوانی سر می‌بری و برایش غذا می‌کنی تا بخورد. اضافهٔ مترجم.

اول: اعتقادِ مستقل‌بودنِ کسی غیر از الله متعال، در چیزی از آن خصائص، که شرک صریح است، و این صورتی از اعتقاد به تعدد آلهه است. و مثال آن: بعضی از ادیان وثنی و شرکی است که خصائص ربوبیت را بین ارباب زیادی توضیح کرده‌اند؛ همانند آلهه‌های مزعومهٔ یونانیان.

و این صورت، صورت مشهور شرک می‌باشد و در ذهن بسیاری از محققان همین صورت وجود دارد و در بسیاری از مدارس عقیدتی متأخر، اصل قرار داده شده است؛ بدون اینکه به صورت دوم توجه کرده باشند.

دوم: اعتقاد به وجود کسی که با خداوند خالق و مالک و مدبّر، در خلق‌کردن یا مُلکش یا تدبیرش، بدون رضایت کامل و اجازهٔ تامّ او، منازعه می‌کند یا ارادهٔ تام او را در چیزی از اینها کم و نقص می‌کند. این نیز شرک صریح است اگرچه هم صاحبش اعتراف کند که الله متعال همان خالق و مالک و مدبّر است، برای اینکه این انتقاص و کم کردن توسط چنین کسی، با استقالیت و منفرد بودن در این خصائص، متعارض می‌باشد و با کمال مطلق منافات دارد.

و این صورت، همانند تصوّر بسیاری از عرب جاهلیت است، از اینکه الله متعال اگرچه هم در نزد آنان، همان خالق و رازق و مدبّر بوده است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۖ فَأَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ٦١﴾ [العنکبوت: ٦١]

«و اگر از آن‌ها بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟! البته می‌گویند: الله پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوند؟!».

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِ مَوۡتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ٦٣﴾ [العنکبوت: ٦٣]

«و اگر از آن‌ها بپرسی: چه کسی از آسمان آبی را نازل کرد، آنگاه با آن (آب) زمین را بعد از مردنش زنده کرد؟ البته می‌گویند: الله بگو: حمد و ستایش مخصوص الله است بلکه بیشتر آن‌ها در نمی‌یابند».

منتها همراه با این تصوّرشان، آن‌ها چنین تصور می‌کردند که آلهه‌هایشان قدرتی در تأثیر گذاشتن بر امر پروردگار دارند. پس حالِ آلهۀ عربِ جاهلی به همراه الله متعال، در تصوّر شرکی باطلشان اینگونه بود که آن‌ها همانند وزیران پادشاه هستند، مُلک از آن مَلِک (و پادشاه) است اما وزیرانش سلطه‌ای گسترده و اوامری نافذ دارند که پادشاه خودش (اگرچه هم در بعضی از احیان باشد) نمی‌تواند که امر آنان را رد کند. پس آنان اگرچه هم تحت مُلک این پادشاه هستند، اما اثری قوی در تصریف مملکتش دارند و پادشاه بخاطر احتیاجی که به آنان دارد، ناچار است که طلب و خواسته‌های آنان را قبول کند اگرچه هم بعضی از احیان باشد، تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا.

و این تصوّرِ بسیاری از مشرکان عرب نسبت به آلهه‌هایی که به همراه الله عبادتش می‌کردند بود. پس این، شرک در تصرّف و تدبیر است؛ همراه با اینکه انتقاص و کم کردن از فرمانروایی خداوند متعال و خلل وارد کردن در حکم او نسبت به سلطانش می‌باشد و خداوند از چنین چیزی متعالی می‌باشد.

اما تصرّف و تدبیر کردن تحت مُلک الله متعال، کامل و به اذن خداوند عزوجل، پس این مورد با توحید تعارض ندارد و اینطور نیست که چیزی از خصائص ربوبیت را برای غیر الله صرف کرده باشد. برای اینکه ما ایمان داریم که خداوند متعال ملائکه‌ای دارد که موّکل و گماشته‌شده به رزق‌ها هستند و بعضی از آن‌ها گماشته‌شده به قبض ارواح هستند و ایمان داریم که الله متعال برای بعضی از بندگانش تصرّف با اذن خودش قرار داده است، مانند مسیح علیه السلام: ﴿أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ

كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمۡ﴾ [آل عمران: ٤٩]

«من از گِل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می‌سازم، آنگاه در آن می‌دمم، پس به فرمان الله پرنده‌ای می‌شود و به فرمان الله کور مادر زاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می‌بخشم، و مردگان را زنده می‌کنم، و از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید؛ به شما خبر می‌دهم».

و اینها همه‌اش از خصائص ربوبیت است (خلق‌کردن و رزق‌دادن و زنده‌کردنِ مردگان) برای اینکه جز پروردگار کسی بر خلق‌کردن یا تصرف‌کردن یا تدبیرکردن قادر نیست و هیچ یک از این موارد هم خلل‌وارد کردن به خصائص ربوبیت نبود، برای اینکه همانا خلق‌کردن را به اذن الله متعال انجام داده است، و بدون اینکه الله متعال در انجام آن به مخلوقاتش احتیاجی هم داشته باشد (خداوند متعالی و مقدس است) و بدون اینکه در کمال سلطان الله متعال در مُلکش خللی وارد شده باشد.

و برای همین این دو نوع از شرک‌ورزی (شرک در تعدّد خالقان و مالکان و مدبران؛ و شرکِ اولیاء من الذل) در قرآن آمده و خداوند عزّوجلّ خودش را از آن دو تنزیه نموده است: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾ [الإسراء: ١١١]

«و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروای هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت حامی‌و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار».

ابن جریر الطبری (۳۱۰ هـ) در تفسیر این آیه می‌گوید: «یقول تعالی ذکره لنبیّه محمد صلی الله علیه وسلم ﴿وَقُلِ﴾ یا محمد ﴿لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا﴾ فیکون مربوبا لا ربا، لأن ربّ الأرباب لا ینبغي أن یکون له ولد ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ﴾ فیکون عاجزا ذا حاجة إلی معونة غیره ضعیفا، ولا یکون إلها من یکون محتاجا إلی معین علی ما

حاول، ولم يكن منفردا بالمُلك والسلطان ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ﴾ يقول: ولم يكن له حليف حالفه من الذّل الذي به، لأن من كان ذا حاجة إلى نصرة غيره، فذليل مهين، ولا يكون من كان ذليلا مهينا يحتاج إلى ناصر إلها يطاع ﴿وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا﴾ يقول: وعظم ربك يا محمد بما أمرناك أن تعظمه به من قول وفعل، وأطعه فيما أمرك ونهاك... وبنحو الذي قلنا في قوله ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ﴾ قال أهل التأويل. (ثم أخرج بإسناده) عن مجاهد: ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ﴾ قال: لم يحالف أحدا، ولا يبتغي نصر أحد».

ترجمه: «خداوند متعال به پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم می‌گوید: {و بگو} ای محمد {ستایش برای الله است که فرزندی بر نگزیده} چون در این صورت مربوب (پرورش شونده) می‌بود نه رب (پرورش دهنده) برای اینکه رب الأرباب شایسته نیست که فرزند داشته باشد. {و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست} چون در این صورت عاجز و نیازمند به کمکِ دیگران، و ضعیف می‌بود و کسی که نیازمندِ یاری‌دهنده برای کارهایش باشد نمی‌تواند إله باشد و یکتا در فرمانروایی و سلطه نمی‌بود {و بخاطر ناتوانی، سرپرستی برای او نیست} می‌فرماید: و برای او هم‌پیمانی نیست که بخاطر ناتوانی‌اش با او پیمان ببندد، برای اینکه کسی که نیازمند نصرتِ دیگران باشد پس چنین کسی ناتوان و زبون خواهد بود و کسی که ذلیل و زبون باشد و محتاج به ناصر و یاور داشته باشد نمی‌تواند الهی اطاعت‌شوند باشد {و او را به شایستگی بزرگ بشمار} و ای محمد پروردگارت را تعظیم نما با آنچه که از تعظیم به تو امر کرده‌ایم از قول و فعل و او را در آنچه که تو را امر و نهی می‌کند اطاعت کن... و به این نحوی که دربارۀ این فرموده‌اش {و بخاطر ناتوانی، سرپرستی برای او نیست} گفتیم، اهل تأویل می‌گویند: (سپس با إسنادش تخریج کرده) از مجاهد: گفت: {و بخاطر ناتوانی، سرپرستی برای او نیست} با کسی تحالف نکرده و احتیاجی به یاری کسی ندارد».[1]

۱- تفسیر طبری، ج ۱۷ ص ۵۸۹-۵۹۰.

و ابن کثیر (۷۷۴ هـ) در تفسیرش می‌گوید: «﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ﴾ أَيْ: لَيْسَ بِذَلِيلٍ فَيَحْتَاجَ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلِيٌّ أَوْ وَزِيرٌ أَوْ مُشِيرٌ، بَلْ هُوَ تَعَالَى [شَأْنُهُ] خَالِقُ الْأَشْيَاءِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَمُقَدِّرُهَا وَمُدَبِّرُهَا بِمَشِيئَتِهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ».

ترجمه: «{و بخاطر ناتوانی، سرپرستی برای او نیست}، یعنی: ذلیل و ناتوان نیست تا برای او ولی و سرپرستی یا وزیر یا مشاوری باشد، بلکه او که شأنش متعالیست، خالق اشیاء است یکتاست و شریکی ندارد، تقدیر و تدبیر آن تنها به مشیت و خواستهٔ اوست و شریکی ندارد».[1]

و قبل از این دو (طبری و ابن کثیر)، السدی (۱۲۷ هـ) در تفسیرش می‌گوید: «﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ﴾ : يتعزّز به».

ترجمه: «{و بخاطر ناتوانی، سرپرستی برای او نیست} تا با آن عزت یابد».[2]

و ابن ابی زمنین (۳۹۹ هـ) می‌گوید: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا﴾ يَتَكَثَّرُ بِهِ مِنَ الْقِلَّةِ ﴿وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ﴾ خَلْقَ مَعَهُ شَيْئًا ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ﴾ يتعزز بِهِ».

ترجمه: «{و بگو سپاس برای خداوندی که فرزندی بر نگزید} تا با آن‌ها کمبودش را زیاد کند، {و برای او شریکی در فرمانروایی نیست} تا با او چیزی را خلق کند، {و ناتوان نیست تا، ولی و سرپستی برای او باشد} تا بخواهد با آن عزت یابد».[3]

و صورت: ﴿وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ﴾ از اذهان بعضی از مدارس اسلامی متأخر، پنهان مانده است و تصوّر می‌کنند که شرک عرب به مجرد عمل ظاهری جوارح واقع شده است،

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۳۰.

۲- تفسیر یحیی بن سلام، ج ۱ ص ۱۶۹.

۳- تفسیر القرآن العظیم از ابن ابی زمنین مالکی، ج ۳ ص ۴۶.

اگرچه هم عملی باطنی با آن همراه نشده باشد که به توحید ربوبیت خلل وارد کرده باشد، و به خاطر این غفلت، اهل شهادتین را تکفیر می‌کنند.

و کسی که گمان کند شرک عرب، خارج از یکی از این دو صورت است، پس به تحقیق که دچار خطای بزرگی شده است، و چیزی گفته که هیچ عقلی آن را قبول نمی‌کند.

مثلاً یک شخص عرب از یک مرد می‌خواهد که او را یاری و نصرت دهد و از آلهه‌اش هم می‌خواهد که یاری و نصرتش دهد. پس آن فرقی که در قلبِ آن شخصِ عرب مستقر بوده است که او را بخاطر درخواستش از آلهه‌اش مشرک گردانده است، اما او را بخاطر درخواستش از دیگر مردمان چنین قرار نداده است که آنان را به إلهیت گرفته باشد، چه بوده است؟

بی‌گمان آن شخص عرب به این معنا رو به آلهه‌های مزعومه‌اش کرده است که آن آلهه‌هایش تصرّفی در کَون و تأثیری بر امر خداوند دارند، آن هم به صورتِ: ﴿وَلِيٌّ مِّنَ ٱلذُّلِّ﴾ که پروردگارمان در کتاب کریمش آن را ذکر کرده است، با این توضیح که ایمان مؤمنان چنین چیزی را از الله متعال منزّه می‌دارد، و قلب‌ها و زبان‌هایشان با هم، در ستایش و تعظیم پروردگار جلیلشان همراه است: ﴿وَقُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٌ فِى ٱلْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ وَلِيٌّ مِّنَ ٱلذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًۢا ١١١﴾ [الإسراء: ۱۱۱]

«و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت حامی‌و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار».

و امّا اصرار و پافشاری بر فهم این آیه: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلْفَىٰٓ﴾ [الزمر: ۳]

«و کسانی‌که به جای او اولیائی گرفتند (وگفتند) این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این‌که ما را به الله نزدیک کنند».

به این فهم که شرک عرب جاهلیت، شرک در عبادت بوده بدون اینکه شرکشان متضمّن و دربرگیرندۀ اخلال در توحید ربوبیت باشد، پس اصرار و پافشاری بر باطل است، و بر فهم حقیقت عبادت -اینکه گفتیم عبادت بوجود نمی‌آید مگر با صرف چیزی از خصائص ربوبیت برای معبود- استوار نمی‌باشد.

و بی‌گمان عرب‌ها آگاه‌ترین مردم به معنای کلمۀ «عبادت» بودند و برای همین گفتند: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ﴾ «اینها را نمی‌پرستیم»، و عبارت دیگری مانند: «نطلبهم»؛ «از آنان طلب می‌کنیم» یا حتی «نعظمهم»؛ «آنان را تعظیم می‌کنیم»، را نگفتند، برای اینکه «طلب» و «تعظیم» لفظهایی هستند که حقیقتِ عبادت را بیان نمی‌کنند، و در درست‌بودنِ به‌کاربردنِ این الفاظ برای مخلوق و خالق، مشترک هستند، مثلاً می‌گویی: من پیامبران و صالحان را تعظیم می‌دارم و کعبه را تعظیم می‌دارم، به همان شکل که می‌گویی: من الله پروردگار عالمیان را تعظیم می‌دارم، و چیزی بین این دو تعظیم تو فرق نمی‌گذارد، مگر اینکه تعظیم تو برای الله متعال، تعظیم عبد برای رب و مخلوق برای خالق عزّوجلّ است. و برای همین عرب لفظی که دلالت بر حقیقت تصوّرشان داشته باشد را اختیار کردند و آن، لفظ «**عبادت**» است.

و با توجه به آشکار بودن این معنایی که از خلال آنچه ذکر شد آمد، متوجه می‌شویم که چیزی بین «**عمل قلبی**» و «**عمل ظاهری**» فرق نمی‌گذارد -به این شکل که عبادت باشد یا عبادت نباشد-، مگر اینکه مقصودش از آن عمل، تقرّب جستن به کسی باشد که چیزی از خصائص ربوبیت را دارد. و به غیر از این، امکان ندارد که مسلمانی، کسی غیر از الله متعال را دوست‌داشته باشد یا خوف‌داشته باشد یا رجاء داشته‌باشد مگر اینکه چیزی از این خصائص را برایش صرف کند که در این صورت مشرک می‌شود.

و شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله نیز این را توضیح می‌دهد و می‌گوید: «فَهُوَ سُبْحَانَهُ يُبَيِّنُ أَنَّهُ هُوَ الْمُسْتَحِقُّ لِلْعِبَادَةِ دُونَ مَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِهِ وَأَنَّهُ لَا مِثْلَ لَهُ. وَيُبَيِّنُ مَا اخْتَصَّ بِهِ مِنْ صِفَاتِ الْكَمَالِ وَانْتِفَائِهَا عَمَّا يُعْبَدُ مِنْ دُونِهِ. وَيُبَيِّنُ أَنَّهُ يَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَعَمَّا يَقُولُونَ مِنْ إثْبَاتِ الْأَوْلَادِ وَالشُّرَكَاءِ لَهُ. وَقَالَ: ﴿قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَّٱبْتَغَوْا۟ إِلَىٰ ذِى ٱلْعَرْشِ سَبِيلًا﴾ وَهُم كَانُوا يَقُولُونَ إِنَّهُمْ يَشْفَعُونَ لَهُمْ وَيَتَقَرَّبُونَ بِهِمْ. لَكِنْ كَانُوا يُثْبِتُونَ الشَّفَاعَةَ بِدُونِ إِذْنِهِ فَيَجْعَلُونَ الْمَخْلُوقَ يَمْلِكُ الشَّفَاعَةَ وَهَذَا نَوْعٌ مِنْ الشِّرْكِ. فَلِهَذَا قَالَ تَعَالَى: ﴿وَلَا يَمْلِكُ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ ٱلشَّفَٰعَةَ﴾ فَالشَّفَاعَةُ لَا يَمْلِكُهَا أَحَدٌ غَيْرَ اللَّهِ».

ترجمه: «و خداوند سبحان بیان می‌کند که اوست که مستحق عبادت است نه آنچه که بجای او عبادت می‌شود، و اینکه هیچ چیزی همانند او نیست، و آنچه از صفات کمال وجود دارد و مختص به اوست را بیان می‌کند و منتفی بودن این صفات را از آنچه که بجای او عبادت می‌شود بیان می‌کند، و بیان می‌کند که خداوند از آنچه که به او شریک قرار می‌دهند و از اینکه می‌گویند خداوند، اولاد و شریکان دارد، متعالی می‌باشد. و می‌گوید: {(ای پیامبر!) بگو: اگر آن چنان که آن‌ها (= مشرکان) می‌گویند با او آلهه‌ای بود، در این صورت، (آلهه‌ها) سعی می‌کردند راهی به سوی (الله) صاحب عرش پیدا کنند}. و آنان می‌گفتند: آلهه‌هایشان برایشان شفاعت می‌کنند و با آنان تقرب می‌جویند، منتها **شفاعت بدون اذن خداوند** را اثبات می‌کردند، و مخلوق را مالک شفاعت قرار می‌دادند که این نوعی از شرک است، و برای همین خداوند متعال می‌فرماید: {و کسانی را که به جای او می‌خوانند، اختیار شفاعت ندارند، مگر کسانی‌که به حق گواهی دادند، و آنان (به خوبی) می‌دانند}. پس کسی جز الله مالک شفاعت نیست».[1]

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱۶ صص ۱۲۱-۱۲۲.

شیخ الإسلام در اینجا، نوعِ شفاعت‌خواهیِ شرکیِ مشرکان از بت‌هایشان را توضیح می‌دهد و طبق سخن ایشان، آن شفاعت اینطور است که: «كَانُوا يُثْبِتُونَ الشَّفَاعَةَ بِدُونِ إِذْنِهِ»؛ «شفاعت بدون اذن خداوند را اثبات می‌کردند».

و با اینکه این مطلب واضح می‌باشد، اما در ادامه، بعضی از نصوص قرآنی غیر از آیهٔ سورهٔ اسراء: ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ﴾ که دال بر حقیقت تصور مشرکان از آلهه‌هایشان است را ذکر می‌کنیم.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمۡ لَهُمۡ ءَالِهَةٞ تَمۡنَعُهُم مِّن دُونِنَاۚ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَ أَنفُسِهِمۡ وَلَا هُم مِّنَّا يُصۡحَبُونَ٤٣﴾ [الأنبياء: ٤٣]

«آیا آن‌ها آلهه‌هایی دارند که (می‌توانند) آن‌ها را در برابر (عذاب) ما (حفظ کنند و) باز دارند (آن‌ها) نمی‌توانند خودشان را یاری دهند، و نه آن‌ها از (عذاب) ما محفوظ هستند».

در این آیه خداوند متعال باطل‌بودن اعتقاد عرب دربارهٔ آلهه‌هایشان را بیان می‌کند اینکه معتقد بودند آلهه‌هایشان عذاب را از عبادت‌کنندگانشان باز می‌دارند و آن‌ها را در برابر خداوند حمایت می‌کنند.

ابن کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «ثُمَّ قَالَ ﴿أَمۡ لَهُمۡ ءَالِهَةٞ تَمۡنَعُهُم مِّن دُونِنَاۚ﴾ اسْتِفْهَامُ إِنْكَارٍ وَتَقْرِيعٍ وَتَوْبِيخٍ، أَيْ: أَلَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ وَتَكْلَؤُهُمْ غَيْرُنَا؟ لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا تَوَهَّمُوا وَلَا كَمَا زَعَمُوا».

ترجمه: «سپس فرمود: {آیا آن‌ها آلهه هایی دارند که (می‌توانند) آن‌ها را در برابر (عذاب) ما (حفظ کنند و) باز دارند} استفهام انکاری و سرزنش کننده و توبیخی است، یعنی: آیا آلهه‌ای غیر از ما دارند که آنان را از عذاب ما باز می‌دارند و نجات می‌دهند؟ این چنین که توهم می‌کنند و گمان می‌کنند نیست».[1]

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۵ ص ۳۴۴.

پس بر حسب تعبیر ابن کثیر، عرب‌ها چنین توهم و گمان می‌کردند که آلهه‌هایشان سلطه‌ای دارند که بر سلطهٔ الله متعال غالب می‌شوند؛ اگرچه هم در بعضی احیان باشد، و برای همین آنان برای آن آلهه‌هایشان عبادت می‌کردند. و حقیقت هم همین است که آن‌ها را به إلهیت نگرفتند مگر با این معانی، وگرنه می‌بایست در نزد عرب، کسانی که آن‌ها را به إلهیت گرفته بودند با کسانی از عموم خلق از بشر و غیر آن از حجر و شجر، که آن‌ها را به إلهیت نگرفته بودند، مساوی و برابر باشند.

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُل لَّوۡ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٞ كَمَا يَقُولُونَ إِذٗا لَّٱبۡتَغَوۡاْ إِلَىٰ ذِي ٱلۡعَرۡشِ سَبِيلٗا﴾ [الإسراء: ٤٢]

«(ای پیامبر!) بگو: اگر آن چنان که آن‌ها (= مشرکان) می‌گویند با او آلهه‌ای بود، در این صورت، (آلهه‌ها) سعی می‌کردند راهی به سوی (الله) صاحب عرش پیدا کنند».

خداوند متعال در این آیه لوازم اعتقاد مشرکان دربارهٔ آلهه‌هایشان را بیان کرده است و اینکه اگر اعتقادشان دربارهٔ آلهه‌هایشان صحیح می‌بود، نسبت به اینکه دارای چیزی از خصائص ربوبیت هستند، پس چنین لازم می‌آید که سعی در غلبه‌یافتن بر خداوند متعال در سلطان و ملکوتش کنند.[1]

۱- شیخ محمد بن الأمین الشنقیطی در أضواء البیان می‌گوید: «أَنَّ الْآيَةَ قَدْ يَكُونُ فِيهَا وَجْهَانِ كِلَاهُمَا حَقٌّ، وَكِلَاهُمَا يَشْهَدُ لَهُ قُرْآنٌ، فَنَذْكُرُ الْجَمِيعَ لِأَنَّهُ كُلُّهُ حَقٌّ.

الْأَوَّلُ مِنَ الْوَجْهَيْنِ الْمَذْكُورَيْنِ: أَنَّ مَعْنَى الْآيَةِ الْكَرِيمَةِ: لَوْ كَانَ مَعَ اللهِ آلِهَةٌ أُخْرَى كَمَا يَزْعُمُ الْكُفَّارُ لَابْتَغَوْا (أَيِ الْآلِهَةُ الْمَزْعُومَةُ) أَيْ لَطَلَبُوا إِلَى ذِي الْعَرْشِ (أَيْ إِلَى اللهِ) سَبِيلًا ; أَيْ إِلَى مُغَالَبَتِهِ وَإِزَالَةِ مُلْكِهِ، لِأَنَّهُمْ إِذًا يَكُونُونَ شُرَكَاءَهُ كَمَا يَفْعَلُ الْمُلُوكُ بَعْضُهُمْ مَعَ بَعْضٍ. سُبْحَانَ اللهِ وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا!

وَهَذَا الْقَوْلُ فِي مَعْنَى الْآيَةِ هُوَ الظَّاهِرُ عِنْدِي، وَهُوَ الْمُتَبَادِرُ مِنْ مَعْنَى الْآيَةِ الْكَرِيمَةِ، وَمِنَ الْآيَاتِ الشَّاهِدَةِ لِهَذَا الْمَعْنَى قَوْلُهُ تَعَالَى: مَا اتَّخَذَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يَصِفُونَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ [۲۳ \ ۹۱، ۹۲]، وَقَوْلُهُ: لَوْ كَانَ

فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ [۲۱ \ ۲۲] وَهَذَا الْمَعْنَى فِي الْآيَةِ مَرْوِيٌّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَسَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، وَأَبِي عَلِيٍّ الْفَارِسِيِّ، وَالنَّقَّاشِ، وَأَبِي مَنْصُورٍ، وَغَيْرِهِ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ.

الْوَجْهُ الثَّانِي فِي مَعْنَى الْآيَةِ الْكَرِيمَةِ: أَنَّ الْمَعْنَى لَابْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا أَيْ: طَرِيقًا وَوَسِيلَةً تُقَرِّبُهُمْ إِلَيْهِ لِاعْتِرَافِهِمْ بِفَضْلِهِ، وَيَدُلُّ لِهَذَا الْمَعْنَى قَوْلُهُ تَعَالَى: أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ الْآيَةَ [۱۷ \ ۵۷]، وَيُرْوَى هَذَا الْقَوْلُ عَنْ قَتَادَةَ، وَاقْتَصَرَ عَلَيْهِ ابْنُ كَثِيرٍ فِي تَفْسِيرِهِ.

وَلَا شَكَّ أَنَّ الْمَعْنَى الظَّاهِرَ الْمُتَبَادِرَ مِنَ الْآيَةِ بِحَسَبِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ هُوَ الْقَوْلُ الْأَوَّلُ ; لِأَنَّ فِي الْآيَةِ فَرْضَ الْمُحَالِ، وَالْمُحَالُ الْمَفْرُوضُ الَّذِي هُوَ وُجُودُ آلِهَةٍ مَعَ اللهِ مُشَارِكَةٍ لَهُ، لَا يَظْهَرُ مَعَهُ آنها تَتَقَرَّبُ إِلَيْهِ، بَلْ تُنَازِعُهُ لَوْ كَانَتْ مَوْجُودَةً، وَلَكِنَّهَا مَعْدُومَةٌ مُسْتَحِيلَةُ الْوُجُودِ، وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى».

ترجمه: «دربارهٔ این آیه دو وجه وجود دارد که هردویشان حق هستند و قرآن برای هردویشان شهادت می‌دهد پس هردو را ذکر می‌کنیم چراکه هردویشان حق هستند.

اول اینکه معنای آیه کریمه این است: اگر همراه الله، آلهه‌های دیگری بود، چنانکه کفار گمان می‌کنند، آن آلهه‌های مزعومه به سوی صاحب عرش یعنی الله، راهی می‌جستند: یعنی برای غلبه یافتن بر او و ازالهٔ مُلک او راهی می‌جستند؛ برای اینکه شریکان او هستند چنانکه پادشاهان با همدیگر چنین می‌کنند. خداوند بسیار پاک و والا است از چنین چیزی.

و چنین قولی دربارهٔ معنای این آیه در نزد من ظاهر و درست می‌باشد و همین معنا، از این آیهٔ کریمه متبادر است و به ذهن می‌رسد. و از آیاتی که برای چنین معنایی شاهد هستند این فرمودهٔ خداوند است: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ٩١﴾ [المؤمنون: ۹۱]

«الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إلهی (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

و این فرموده‌اش: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ٢٢﴾ [الأنبياء: ۲۲]

و چنین الزامی صحیح نمی‌باشد، مگر اینکه عرب‌ها چیزی از خصائص ربوبیت را برای آن بت‌ها قرار داده باشند. برای اینکه اگر مشرکانِ عرب دربارۀ بت‌هایشان معتقد نبودند که چیزی از خصائص رب را دارند، و اگر معتقد بودند که بت‌هایشان مخلوقاتی مثل خودشان هستند که نه می‌توانند تصرّفی کنند و نه می‌توانند حکمی کنند، مگر در زیر سلطۀ کامل الله و حکم اوتعالی که در امر کردنش منفرد است و در تدبیر

«اگر در این دو (= آسمان و زمین) آلهه‌ای جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند (و نظام هستی به هم می‌خورد) پس منزه است الله، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

و چنین معنایی دربارۀ آیه از ابن عباس و سعید بن جبیر و ابن علی الفارسی و النقاش و ابو منصور و دیگر از مکلّمان روایت شده است.

وجه دوم در معنای این آیۀ کریمه این است که معنای {به سوی صاحب عرش راهی می‌جستند} یعنی: طریقه و وسیله‌ای می‌جستند تا آنان را به اوتعالی نزدیک گرداند، بخاطر اعترافشان به فضل اوتعالی. و بر این معنا این آیه دلالت می‌کند: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا٥٧﴾ [الإسراء: ۵۷]

«کسانی را که (کافران) آنان را می‌خوانند، خودشان به سوی پروردگارشان وسیلۀ (تقرب) می‌جویند، که کدام یک از آن‌ها نزدیکترند، و به رحمت او امیدوارند و از عذابش می‌ترسند، بی‌گمان عذاب پروردگارت همواره ترسناک است».

و این قول از قتاده روایت شده است و ابن کثیر در تفسیرش به آن بسنده کرده است.

و شکی نیست که معنای ظاهر و متبادر در این آیه برحسب لغت عربی، همان قول اول است برای اینکه در این آیه یک فرض محال وجود دارد و آن «محال مفروض» که وجود آلهه‌ای و شریکی به همراه الله است، چنین فرض محالی اگر می‌بود به او تقرب نمی‌جست، بلکه اگر چنین آلهه‌ای موجود می‌بود با اوتعالی منازعه می‌کرد در حالی که چنین آلهه‌ای وجود ندارد و غیر ممکن است که وجود داشته باشد». [أضواء البیان، ج ۳ صص۵۹۴-۵۹۵. همچنین نگاه کن به: البسیط از الواحدی، ج ۱۳ صص۳۴۳-۳۴۴، و الوسیط از او، ج ۳ ص ۱۰۹، و شیخ الإسلام ابن تیمیه قول اول را به سفیان الثوری نسبت داده است، مجموع الفتاوی ج ۱۶ ص ۱۲۲]

کردنش مستقل، پس می‌بایست که در جواب این آیه می‌گفتند: از کجا ما را به چنین الزامی ملزم می‌کنید؟ در حالی که ما معتقد هستیم که این بت‌ها بندگانی ناتوان هستند که نه مالک حکمی هستند نه امری، پس چگونه بر طبق اعتقاد ما چنین لازم می‌آید که با خالقشان مغالبه نمایند؟ پس چگونه با چیزی بر ما رد می‌زنید که خودمان به چنین چیزی برای این مخلوقات ناتوان (یعنی بت‌هایمان) معتقد نیستیم؟!

پس این آیه حقیقت معنای «عبادت» را در این فرموده‌اش: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ روشن می‌سازد و آن اینکه «عبادت»، تعظیمی است که در آن، چیزی از خصائص ربوبیت برای غیر الله متعال صرف شود.

و اگر در تفسیر آیهٔ قبل اختلافی رخ داده باشد که مخالفِ با آن وجهی باشد که ما به آن احتجاج کرده‌ایم، پس در این دو آیه‌ای که می‌آید دلالت واضحی وجود دارد که احتمال چنین اختلافی در آن وجود ندارد:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ٩١﴾ [المؤمنون: ۹۱]

«الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إله (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

و می‌فرماید: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ٢٢﴾ [الأنبياء: ۲۲]

«اگر در این دو (= آسمان و زمین) آلهه‌ای جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند (و نظام هستی به هم می‌خورد) پس منزه است الله، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

و از خلال این توضیحات، فرق بین دو مقوله که نزد بسیاری از متأخرین شایع شده است، روشن می‌شود:

مقولۀ اول: مناط تکفیر در شرک عبادت را چنین قرار می‌دهد که علاقه‌ای به توحید ربوبیت ندارد، و گمان می‌کند که مشرکین عرب در ربوبیت شرک نداشتند، و بلکه فقط خللشان از جهت صرف عبادت‌های ظاهری برای غیر الله بوده است.

و اصحاب این مقوله بین کسی که "منهی عنه (آنچه که از آن نهی شده است) را فقط در شرک‌ورزی در ربوبیت محصور و محدود می‌کند" و بین کسی که: "منهی عنه را در شرک در ربوبیت منحصر نمی‌کند منتها مناط تکفیر در شرک عبادت را خلل وارد کردن به توحید ربوبیت قرار می‌دهد" بین این دو گروه فرقی نمی‌گذارند.

- و صواب، عدم حصرکردن منهی عنه، در إخلال به ربوبیت است.
- و همچنین صواب این است که: تکفیر بخاطر **«شرکِ عبادت»** را محصور به خلل وارد کردن به ربوبیت نمود.

و چنین خلل وارد کردنی به توحید ربوبیت، مخصوصاً از کسانی که اهل شهادتین هستند، به مجرد صرف آنچه که ظاهرش عبادت می‌باشد و برای غیر الله متعال جایز نمی‌باشد، شناخته شده نمی‌باشد، مگر بعد از آگاهی یافتن از اینکه آنان آنچه که ظاهرش عبادت است (مانند سجده) را بر وجه إخلال در ربوبیت انجام داده باشند، پس هرگاه چنین چیزی را از آنان بطور یقینی دانستیم، پس بخاطر جهلشان معذور نمی‌باشند در اینکه ما حکم به اسلام آنان نکنیم، برای اینکه این افراد (که خلل در توحید ربوبیت وارد کرده‌اند) حقیقتاً کسانی هستند که مشابه مشرکان عرب هستند در همانند این سخنشان که می‌گفتند: «لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك، إلا شريكا هو لك، تملكه وما ملك»! چراکه نطق کردنشان به این کلمۀ توحید، خودش دلالت بر نقض‌کردن و باطل کردن توحید دارد و به طور صریح و آشکار کلمۀ توحید را نقض می‌کردند.

و مقولۀ دوم: منهی عنه را محصور در شرکِ عبادت می‌کند، بدون مراعات‌کردن محرّمات شرعی به نسبت عدم خارج شدن از ادلۀ شرع دربارۀ اعمالی که از مظاهر تعظیم هستند و برای خلق جایز هستند، و آنچه که از نشانه‌های ولایت و صلاح است

و به آن خلق‌ها نسبت می‌دهیم. پس این طایفه: طواف حول قبور و ذبح در نزد آن‌ها یا برای آن‌ها بخاطر تعظیم قبور، و سجده و مسح‌کردن ذریح و طلب حوائج از مردگان بر معنای شفاعت به اذن الله تعالی را جایز می‌دانند، از روی ناآگاهی به اینکه چنین اموری جایز نیست و صحیح نیست حتی اگر با بهترین خلائق محمد صلی الله علیه وسلم باشد.

و با این تقریر و توضیح، روشن می‌گردد که حق، وسط است بین این دو مقوله، و خطای مقولهٔ اوّلی، تکفیر کردن کسانی از مسلمانان است که تکفیر آنان جایز نیست، و خطای مقولهٔ دوّم این است که صرف آنچه که ظاهرش عبادت است را جایز می‌دانند به این حجّت که مادامی‌که به توحید ربوبیت خللی وارد نمی‌کند، پس شرک هم نمی‌باشد.[1]

و همهٔ این اختلافات حل می‌شوند در صورتی که معنای «**عبادت**» در نزد این‌ها و آن‌ها مشخص شود.

از الله متعال می‌خواهم که قلب‌هایمان را بر حق الفت دهد و از تقصیر و خطاهایمان درگذرد.

والله دانا تر است.

۱- یعنی اگرچه هم شرک نباشد، اما حرام که هستند! چنانکه سجدهٔ تکریم در شریعت ما حرام است و اینکه گفته می‌شود سجدهٔ تکریم شرک نیست، دلیل بر جایز بودن سجدهٔ تکریم نیست، بلکه حرمت آن، جلوی انجام آن را می‌گیرد، با این تفاوت که انجام دهندهٔ آن مشرک نمی‌شود بلکه گناهکار می شود.